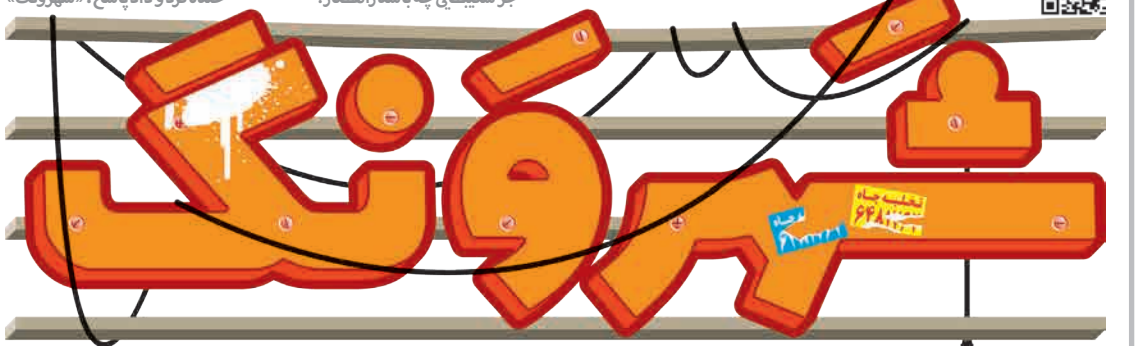


صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره ششصد و نود و چهارم

پیر راگتفر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟  
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

وزیر ارتباطات: هزینه تبلیغات پراتورها نباید از جیب مردم پرداخت شود



**کارشناس تلویزیون:**  
پول دو گیگ اینترنت رایگان رو بالاخره باید از به جایی در بیارن دیکه!

**پراتورها:**  
فعلا که این آقای کارشناس هزینه دوا و دکتر مردم رو هم انداخته گردن ما!

بالاخره منشأ بوی بد پخش شده در سطح تهران چه بود؟

# مسئولان: حالا یکی به کاری کرد، شرمندeh اش نکنید!

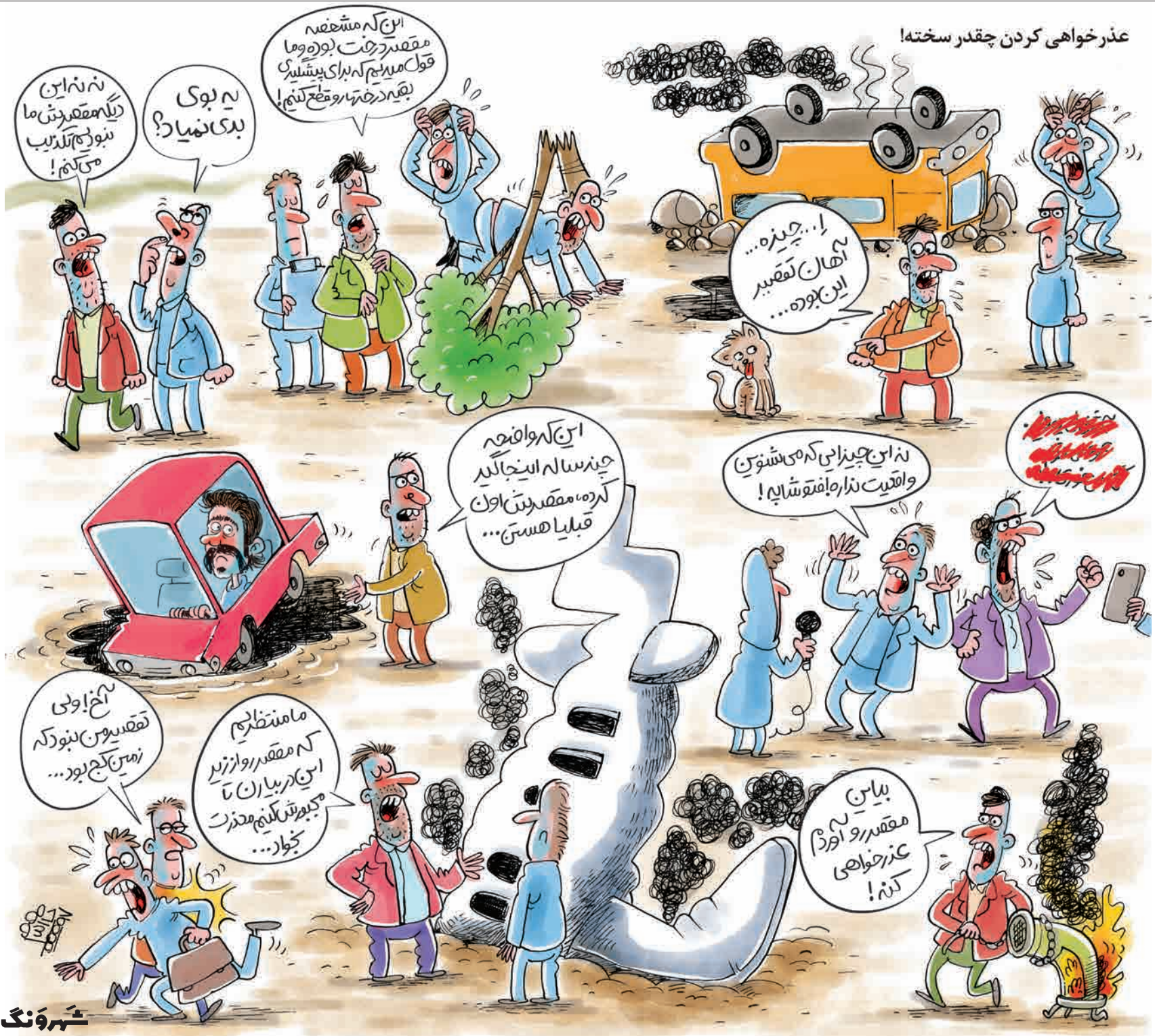
◀ کودک خانواده: بابا دیدی من نبودم الکی گیر داده بودی! ▶ پیر مرد همسایه: هر کس اگه بابوهای خودش آشنا باشه، بخش کننده خیلی زود پیدا می شه! ▶ دو گیگ اینترنت رایگان: نکنه اینم تقصیر منه؟! ▶ یک نهاد بودجه خوار: در مورد بودجه پروژه تحقیقاتی انجام بدم؟ (ده میلیارد دیگر بودجه می گیرد) ▶ مومیایی: من فکر می کردم از صاحب قبر بغلیه!

#کی\_بود\_کی\_بود\_من\_نبودم\_اگه\_بوی\_خوب\_بود\_همه\_گردن\_میگرفتند#شهرونگ



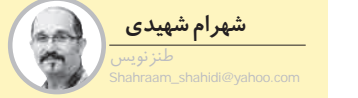
نازنین جمشیدی | کارتونیس | nana.jamshidi@gmail.com

تماشاخانه



## گمشدگان

### سلطان بوی!



شهرام شهیدی  
طیتر نویسنده  
Shahram\_shahidi@yahoo.com

این روزها سلاطین یا دستگیر می شوند یا از کشور فرار می کنند. بعد از اعدام سلاطین سکه و قیر و دستگیری سلطان کاغذ، باقی سلاطین به تهنه پته افتاده اند و ترس بر وجودشان مستولی شده است. (مستولی را خوب آمدم، نه؟) برای همین روز چهارشنبه گذشته مردم در برخی مناطق تهران بوی بسیار بدی را استشمام کردند؛ بویی که منشأ آن مشخص شد، نه علتش، نه چرا آمدن و به کجا رفتنش. برخی مقامات مسئول از مردم خواستند هر چیز مشکوکی دیدند، گزارش کنند. ما هم دیدیم بهتر است برای دریافت اطلاعات مردمی یک خط ارتباطی بگذاریم.

### خط ویژه «بو پرس» در شهرونگ:

**یک فعال مدنی:** همان طور که حدس می زدیم همه چیز در این شهر بودار شده؛ از انتخاب های شورای شهر و پست های شهرداری بگیر تا همین بوی عجیب و مشکوک.

**سعدی سابق شیرازی:** بوی بغلت می رود از پارس به کیش/ همسایه به جان آمد و بیگانه و خویش! / استاد تورا از بغل گنده خویش ایوبی تو چومشگ و زعفران باشد پیش

**یک ریج کینز بچه تهرونی:** آنها که می گفتند همه امکانات شمال شمال شهری هاست، حالا کجا هستند؟ کار تا به بوی بد و این حرف ها کشید؛ زدند گارا؟

**یک بیننده پر و پا قرص تلویزیون:** برای پیدا کردن منشأ بوی بد بهتر است از کارشناسان متخصص استفاده بشود. من پیشنهاد می دهم آن کارشناس عزیز و شایسته ای که اعلام کرد دو گیگ اینترنت رایگان باعث بار بار شدن آن دختر بچه شده است را بیاورد. ایشان یک ذره به دل زمین گوش بدهد، می فهمد کدام اپلیکیشن با چه حجم مصرف اینترنت باعث شده شکم زمین کار بیفتد و معده اش فعال نشود و جگر گندیده زمین... الو! آهان قطع نشده هنوز؟ من قول می دهم به همه ثابت می شود که این بو در مناطقی به مشام رسیده که وای فای بیشتری در آن روز روشن و فعال بوده اگر آخوان ثالث زنده بود به جای سفر می مسرود: لعنت به «اینترنت رایگان» که هر چه کرد او کرد.

**یک مقام سابق وزارت ارشاد:** این را چی میگی؟ این بو ناشی از تعدد و کثرت گروه های موسیقی زیرزمینی است. الان کار فراتر هم رفته. به هر کس می گویی موهابیت را کجا این مدلی کوتاه کردی؟ می گوید رفتم آرایشگاه زیرزمینی. می پرسیم این کتاب را از کجا خریدی؟ جواب می دهد از انتشارات زیرزمینی فیلم؟ زیرزمینی. جلسه داستان خوانی؟ زیرزمینی. خوب، بابا این زمین دلش گرفت. ترکید بیچاره، همه چیز زیرزمینی مگر ماسیبز مینی هستیم؟

### راننده تاکسی خط هفت تیر،

**سید خندان:** آقا کار خودتون بود. من خودم یک رفیق فابریک دارم. اون خودش به من گفت رسول چه نشستی که این بو کار خودتون بود.

### کارشناس بارداری با اینترنت رایگان:

من با این راننده تاکسی عزیز کاملاً موافقم. ببینید! وقتی صحنه های فیلم جکی چان را رو می کنند که موضوع سقوط اتوبوس دانشجویها و توییت های عجیب برخی ها فراموش شود، خوب بوی بد زمین را هم خودشان علم می کنند که جلوی گسترش شهرت مرا بگیرند، اما این ترندها جواب نمی دهد. من هم مثل برخی ها آن قدر شایستگی دارم که اگر صدسال هم جکی چان پخش بشود باز ما شاهکار جدیدی روی می کنیم.

## آزادراه

### نفس کشیدن دیگران را چک کنید!



**شهاب نوبی:** زمستان که می رسید و هوا سرد می شد، بزرگترین دغدغه من توی خانه این بود که روزی دو بیست و بیست بار لوله بخاری را چک کنم که یک وقت از جایش در نیامده باشد که زبانم لال گوربه گور شوم. این عادت چک کردن برای زنده ماندن، از همان کودکی در وجود من موج می زد. بار اول زمانی فهمیدم دچار این بیماری هستم که یک شب وقتی همه خواب بودند و من طبق معمول بالای سر یک به یک شان می رفتم تا نفس کشیدن شان را چک کنم، متوجه شدم که شوهر خاله ام که آن شب هممان ما بودند، دیگر نفس نمی کشد. اولین چیزی که به ذهنم رسید این بود که بهش تنفس مصنوعی بدهم. شروع به این کار کردم که پدرم بیدار شد و با صحنه عجیبی مواجه شد. شوهر خاله

احساس می کند که آن ها دیگر نفس نمی کشند. شب های اول بسیار در مقابل تنفس دهان به دهان، مقاومت می کردند؛ اما بعدها که متوجه شدند نیت خیر است دیگر چیزی بهم نگفتند. اما برنده ها، برنده های لعنتی هر گز عقل و شعورشان به عقل و شعور گربه ها نمی رسد و هر زمان خواستم بهشان نزدیک شوم، اسکول وار شروع به پرواز کردند و در افق محو شدند. در شب های پشت بام خوابی، من قید خانواده را زنده بودم و بارها تلاش کردم که خودم را به داخل خانه برسانم از مرگ نجات شان دهم. یک بار از ارتفاع افتادم و پایم شکست. یکبار هم موفق شدم وارد خانه شوم، که ای کاش هیچوقت موفق نشده بودم. در شب های سرد زمستانی هم توی اتاق راهم می دادند اما دستم را محکم به تخت می بستند تا نتوانم چم بخورم. یکی دو بار موفق به پاره کردن این زنجیرهای اسارت

شدم اما قبل از هر عکس العملی خیلی سریع بازداشتم کردند. بعدها دکتر در جلسات روان درمانی بسیاری که روی من انجام داد، به این نتیجه رسید که من یک احق دیوانه هستم و کسی با این حجم از وسواس و دیوانگی، نباید ول ول توی جامعه بچرخد و وجود من برای همه زیان آور است. این نظریه را وقتی با قاطعیت داد که چایی پرید توی گلویش و من حدود چهل و پنج دقیقه به روش های مختلف سعی کردم به زندگی داغونی که داشت برگردانمش. در تیمارستان بهترین روزهای عمرم را سپری می کردم. گروهی بودیم با وجوه مشترک بسیار. صبح تا شب مراقب هم بودیم که یک وقت نفس کشیدن مان قطع نشود. در همین روزها بود که خبر دادند پدرم فوت کرده. خواب به خواب رفته بود. دکتر گفته بود اگر چند دقیقه زودتر می فهمیدید، زنده می ماند.